

یادداشت

ونزوئلا؛ آغاز مونروئه‌گرایی جدید آمریکا



علیرضاظاهانی

استاد دانشگاه و کارشناس مسائل آمریکای لاتین

در ماه‌های اخیر تنش میان آمریکا و ونزوئلا به شکل محسوسی افزایش یافته است؛ تنش که بسیاری از تحلیلگران آن را نشانه‌ای از آغاز مرحله‌ای جدید در سیاست ایالات متحده در آمریکای لاتین، بر مبنای «مونروئه‌گرایی جدید»، تلقی می‌کنند.
دکترین مونروئه نخستین‌بار در اوایل قرن نوزدهم مطرح شد، اما تحقق عملی آن تا اوایل قرن بیستم به تعویق افتاد. این دکترین سپس در طول سده بیستم به یکی از مهم‌ترین ابزارهای نفوذ و سلطه آمریکا بر آمریکای لاتین تبدیل شد. اکنون نیز به نظر می‌رسد واشنگتن با بازتفسیر این رویکرد، در پی احیای نقش تاریخی خود در نیم‌کره غربی است و نقطه آغاز این پروژه، ونزوئلاست.

براساس این آمریکای لاتین در گفتمان راهبردی دولت ترامپ جایگاهی مرکزی پیدا کرده است؛ جایگاهی که از نظر اهمیت حتی از مناطق سنتی‌تری مانند خاورمیانه، اروپا یا شرق آسیا پیشی می‌گیرد. در چارچوب پروژه «احیای هژمونی آمریکا»، واشنگتن به این جمع‌بندی رسیده است که آمریکای لاتین می‌تواند هم خلاهای ناشی از کاهش اهمیت ژئوپلیتیک خاورمیانه را جبران کند و هم زمینه‌ای برای مهار رقبای بزرگ مانند چین و روسیه فراهم آورد. تنوع انرژی، ظرفیت‌های اقتصادی، جمعیت جوان و نزدیکی جغرافیایی این منطقه، آن را به یک پایگاه طبیعی برای ایجاد بلوک اقتصادی-سیاسی همسو با آمریکا تبدیل کرده است. به طور مشخص سیاست دولت ترامپ در آمریکای

لاتین بر سه محور اصلی استوار است:

- بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی و انرژی منطقه به منظور تقویت بنیان‌های هژمونی آمریکا؛
- مهار نفوذ چین و روسیه که طی دهه اخیر در حوزه‌های اقتصادی، امنیتی و فناوری در منطقه گسترش یافته‌اند؛
- هماهنگ‌سازی و راست‌گرایی دولت‌های نوظهور مانند برزیل، مکزیک

و شیلی، با هدف ایجاد یک بلوک سیاسی منسجم.
این راهبرد که شکل جدیدی از مونروئه‌گرایی است، به آمریکا اجازه می‌دهد وابستگی خود را به اروپا کاهش دهد، هزینه‌های امنیتی در خاورمیانه را کمتر کند و درعین‌حال پشتوانه‌ای راهبردی برای رویارویی با چین در دهه‌های آینده ایجاد کند.

یکی از عناصر کلیدی این سیاست، مقابله با موج چپ‌گرایی در آمریکای لاتین است؛ موجی که از دهه ۲۰۰۰ با پیروزی‌های پی‌درپی انتخاباتی، نظم سنتی مدنتز واشنگتن را برهم زد. حتی کشورهایی مانند کلمبیا- که به طور تاریخی متحد آمریکا بودند- در مقاطعی به سمت جریان‌های چپ متمایل شدند و این امر نگرانی جدی برای واشنگتن ایجاد کرد.

براساس این دولت ترامپ دو هدف را دنبال می‌کند: تضعیف یا حذف دولت‌های چپ‌گرای ضدآمریکایی و پشتیبانی از روی کارآمدن دولت‌های راست‌گرای طرفدار آمریکا. در نگاه واشنگتن، دستیابی به این دو هدف پیش‌شرط ایجاد ساختار سیاسی مطلوب در منطقه و زمینه‌سازی برای اجرای سیاست‌های هژمونیک آمریکاست.

حال سؤال این است که چرا ونزوئلا نقطه آغاز است؟ ونزوئلا مهم‌ترین و رادیکال‌ترین سنکر چپ‌گرای ضدآمریکایی در آمریکای لاتین است. سقوط دولت مادورو از دید واشنگتن می‌تواند زنجیره‌ای از تحولات را در سراسر منطقه رقم بزند و باعث تضعیف دولت‌های چپ در کشورهایی مانند نیکاراگوئه، شیلی و حتی کلمبیا شود.

در کنار این ملاحظات، ونزوئلا برای آمریکا به یک مسئله حیثیتی تبدیل شده است. سال‌ها تلاش اقتصادی، تحریم‌های شدید و فشارهای دیپلماتیک نتوانسته به تغییر رفتار یا سقوط دولت مادورو منجر شود و ادامه این وضعیت در نگاه ترامپ، نشانه‌ای از ضعف آمریکا در منطقه است. ازاین‌رو تغییر وضعیت در ونزوئلا برای کاخ سفید اولویت‌ی راهبردی و حتی نامدین دارد.

بر پایه این تحلیل، دولت ترامپ ماه‌هاست مجموعه‌ای از اقدامات نظامی محدود و عملیات روانی را علیه ونزوئلا تحت عنوان مبارزه با قاچاق مواد مخدر آغاز کرده است. این اقدامات در هفته‌های اخیر شدت یافته و پیام روشنی را به کاراکاس ارسال کرده است. گزارش‌ها از تشدید تحركات نظامی آمریکا، اعمال محدودیت بر فضای هوایی ونزوئلا و حتی مکالمه تهدیدآمیز ترامپ با مادورو -همراه با تعیین ضرب‌الاجل برای کناره‌گیری- حکایت دارد. هرچند اولویت آمریکا همچنان تکیه بر فشار سیاسی و روانی برای وادارکردن مادورو به کناره‌گیری است، اما رفتار اخیر واشنگتن نشان می‌دهد که گزینه اقدام نظامی محدود نیز همچنان به‌عنوان ابزار فشار روی میز باقی مانده است.

اما چرا فشارهای آمریکا تاکنون نتیجه نداده است؟ دست‌یافتن آمریکا به هدف خود در ونزوئلا، بیش از آنکه ناشی از قدرت دولت مادورو باشد، به ضعف ساختاری اپوزیسیون مربوط است. جریان مخالف مادورو به رهبری ماجادو، با وجود تلاش‌های اخیر برای ارتقای جایگاه سیاسی او، فاقد انسجام، سازمان‌دهی و پایگاه اجتماعی لازم است. از سوی دیگر، اکثریت جامعه ونزوئلا در سال‌های اخیر دربراه منازعه سیاسی بی‌تفاوت شده‌اند؛ نه حمایت قاطعی از دولت وجود دارد و نه اعتماد چشمگیری به اپوزیسیون. این وضعیت، فضای مانور آمریکا را محدود کرده و باعث سردرگمی واشنگتن شده است.

درعین‌حال دولت مادورو نیز در موقعیتی شکننده قرار دارد. کاهش مشروعیت داخلی، نبود حمایت منطقه‌ای و نبود اتکای مؤثر به چین و روسیه باعث شده است توان مقاومت او در برابر فشارهای آمریکا تضعیف شود. ازاین‌رو چند سناریوی اصلی متصور است:

- کناره‌گیری توافقی مادورو در چارچوب تفاهم با آمریکا و حفظ حداقلی از ابرو؛
- برگزاری انتخابات آزاد و انتقال قدرت به جریان مخالف؛
- ادامه مقاومت مادورو که دراین‌صورت احتمال اقدامات سخت‌تر یا مداخله محدود آمریکا افزایش می‌یابد.

به نظر می‌رسد جریان چپ حاکم در ونزوئلا، حتی در صورت تداوم کوتاه‌مدت قدرت، فاقد آینده پایدار و بلندمدت است. ونزوئلا امروز صرفا یک بحران داخلی نیست، بلکه نقطه آغاز پروژه‌ای بزرگ‌تر در سیاست خارجی آمریکاست: بازگشت فعلاانه ایالات متحده به دکترین مونروئه و احیای هژمونی در نیم‌کره غربی. موفقیت آمریکا در این پروژه می‌تواند ساختار سیاسی آمریکای لاتین را بازآرایی کند، نفوذ چین و روسیه را مهار کند و یک بلوک سیاسی-اقتصادی قدرتمند در کنار آمریکا ایجاد کند. از این منظر، تحولات ونزوئلا نه‌تنها آینده این کشور، بلکه آینده نظم ژئوپلیتیک آمریکای لاتین و تعادل قدرت جهانی را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

در تقویم رسمی کشور عزیز ما، سیزدهم جمادی‌الآخر که هم‌زمان با سالروز وفات حضرت ام‌البنین(س) است، به‌عنوان «روز تکریم مادران و همسران شهدا» نام‌گذاری شده؛ روزی که نه یک مناسبت ساده، بلکه فرصتی برای یادآوری ستون‌هایی از ایثار و صبوری است که این سرزمین بر شانه‌های آنان استوار مانده است. من سال‌هاست که در این روز، چه در اوج شلوغی‌ها و چه در سکون روزمرگی‌ها، عادت دارم به دیدار مادران و همسران شهیدای تنکابن، شهری که سال‌ها در آن سکونت داشته‌ام. بروم؛ عادت‌سی که برای من نه یک وظیفه، بلکه یک نیاز روحی است. دیدار با مادرانی که هرکدام گنجینه‌ای از حماسه، صبر، سوختن و ساختن هستند؛ مادرانی همچون مادر شهید شیرودی، مادر شهیدان ابراهیمی، گلگون، حیدری، کاظمی‌الموتی، حسن‌زاده و مادر جاویدالاثر داود واعظی. هر دیدار با این زنان بزرگ، برایم مثل قدم‌زدن در تاریخ زنده این کشور است. حیف که دیگر هیچ‌کدام در میان ما نیستند و عطر حضورشان را محروم شده‌ایم.

در همه این سال‌ها، یک همراه همیشه پای ثابت این دیدارها بود: حاجیه زهرا قربان‌شیرودی؛ خواهری دل‌سوخته برادر شهید علی‌اکبر شیروودی و همسری وفادار برای شهید شعبانعلی خدابخشی. او زنی بود که روح بزرگش در کالبدی خسته اما مقاوم جای گرفته بود؛ زنی با زخم‌های شیمیایی بر تن، اما با قامتی افراشته در ایمان، صبوری و تواضع. هیچ‌گاه ندیدم گلایه کند؛ برعکس، شوق دیدار مادران شهدا چنان در نگاهش موج می‌زد که گویی با همان رفت‌وآمدها نفس تازه می‌کرد. آن لحظه بیماری زمزمی که از روزهای جنگ یادگار مانده بود، نتوانست شعله حضورش را خاموش کند. او همیشه می‌آمد و پایه‌پا همراه من می‌شد. در یکی از همین سفرهای معنوی، سجاد صادقی، دوست نزدیکم و فرزند بزرگ حاجیه زهرا نیز همراه ما شد. این بار مقصد ما تهران بود تا از آنجا به دعوت سردار الله‌کرم، پدر شهید حاجی‌بابا و مادر شهید پیچک، راهی کرمانشاه شویم و در منطقه بازی‌دراز، سالگرد شهادت قهرمان ملی هوانیروز، شهید علی‌اکبر قربان‌شیرودی را گرامی بداریم؛ قهرمانی که نامش با شجاعت، ایثار و غیرت ایرانی در هم تنیده است. هفتم اردیبهشت ۱۳۹۱ بود. من، حاجیه زهرا و سجاد به صحن جناب احمد بن‌اسحاق اشعری قمی واقع در سرپل‌دهاب رسیدیم؛ عالمی بزرگ و راوی برجسته قرن سوم هجری که محضر چند امام بزرگوار را درک کرده بود. در هوایی گرم و آفتابی، زیر سایه گنبد و حجره‌های کهن، منتظر پیوستن آقای فتح‌الله حسینی، نماینده مردم سرپل‌دهاب، ایستاده بودیم تا سپس از آن راهی ارتفاعات بازی‌دراز شویم. جناب احمد بن‌اسحاق اشعری قمی در زمان حیات بابرکتش امام جواد(ع)، امام هادی(ع)، امام

به احترام نام مادران شهدا

روایت یک سفر و یک دلتنگی



نیمارزانی

حسن عسکری(ع) و امام زمان(عج) را درک و از مصاحبت این حضرات روایاتی نیز نقل کرده است. در حال نماز بودم که حاجیه‌زهرا با عجله تماس گرفت: «حاج نیما، سریع بیا جلوی ورودی خانم‌ها». من و سجاد با وجود گرمای طاقت‌فرسای آن روز خودمان را رساندیم. مادری سالخورده با چهره‌ای گشاده، قامتی کوتاه اما استوار و چشم‌هایی پر از نور و صلابت، به ما نگاه می‌کرد؛ زنی که گرچه سال‌های بسیاری از عمرش گذشته بود، اما در نگاهش شوری جوانه می‌زد. سلام کردم و او با لحنی آمیخته به مهر و طنازی مادرانه رو به حاجیه زهرا کرد و گفت: «این همان آقا نیماست؟ پسرم این حاجیه زهرا نگذاشت من دو رکعت نماز بخوانم از بس گفت که شما را ببینم!» (خندید). مدتی بعد که صحبت بالا گرفت، خود را معرفی کرد: «من کبری اسلامی علی‌آبادی هستم؛ مادر شهید غلامعلی پیچک. همانی که دست امام را در جماران بوسید و با دعای ایشان راهی غرب شد و دشمنان داخلی و بعثی را از منطقه پاک کرد». آن لحظه احساس کردم در برابر بانویی ایستاده‌ام که خود تاریخ است؛ نه تاریخ نوشته‌شده، بلکه تاریخ زیسته‌شده.

با اشتیاق پرسیدم: «شهید پیچک با شهید شیرودی هم خاطره داشتند؟». گفت: «غلامعلی وقتی فرمانده غرب بود، چند بار به تهران آمد؛ یک بار برای دیدار امام(ره) و بارهای دیگر برای مأموریت با مرخصی. هر بار هم که می‌آمد، از شیرودی می‌گفت: از دیرمردی‌اش، از تترس‌بودنش، از اینکه چطور مثل کوه پشت نیروهایش می‌ایستاد. من فقط می‌دانستم شیرودی ارتشی‌ای است که عشق به امام را در دل دارد و پسرم همیشه به وجود چنین فرماندهانی دلگرم بود». پرسیدم: «چه دلیلی باعث شده تا در این گرما خودتان را به اینجا برسانید؟».

لبخند زد و گفت: «اصلا حال آمدن نداشتم، اما آقای الله‌کرم زنگ زد که خواهر شهید شیرودی و پدر شهید حاجی‌بابا می‌آیند، گفتم من هم می‌آیم. اما راستش فقط برای دیدن این خانم شیرودی آمدم!» و سریع گفت: «اما ایشان از لحظه‌ای که من را دید و احوالپرسی کردیم، می‌گوید بگذار آقا نیما بیاید». همگی خندیدیم. فضا از صمیمیت و شوخی‌های مادرانه روشن شد.

تبعیض پنهان در آموزش، تهدیدی برای نسل‌ها

مواجه هستند.

پیامدهای نسل‌ها

● **عدالت اجتماعی در خطر:** تبعیض آموزشی نابرابری‌های اجتماعی را تثبیت کرده و فرصت‌ها را محدود می‌کند.
● **آینده شغلی و اقتصادی:** دانش‌آموزان محروم در آینده شانس کمتری برای ورود به بازار کار دارند.
● **پیامدهای روانی:** محرومیت آموزشی باعث کاهش اعتمادبه‌نفس و افزایش ناراضیاتی اجتماعی می‌شود.

● **توسعه ملی آسیب می‌بیند:** ناکامی در آموزش برابر، سرمایه انسانی و اجتماعی کشور را کاهش می‌دهد.

راهکارها

● **تقویت عدالت آموزشی:** سرمایه‌گذاری ویژه در مدارس محروم و ارتقای کیفیت آموزش.
● **حذف تبعیض جنسیتی و فرهنگی:** برنامه‌های حمایتی

چند دقیقه بعد، پدر شهید حاجی‌بابا، سردار سعید قاسمی، سردار الله‌کرم و آقای حسینی رسیدند و با هم سوار اتوبوس شدید. مقصد: روستای شهید حاجی‌بابا. کنار جاده، مزار ساده‌ای قرار داشت؛ تنها بخش کوچکی از پیکر شهید در آنجا دفن شده بود و بخش دیگر در بهشت‌زهرای تهران آرام گرفته بود. در کنار سنگ قبری سفید و کوتاه، نرده‌ای ساده و ببری کوچک نصب شده بود؛ می‌شد فهمید اینجا جایگاه مردی بزرگ است، اما با همان سادگی و بی‌پیرایگی که همیشه نشانه حقیقی عظمت است.

کنار آن مزار حال عجیبی داشتم؛ گویی زمین زیر پایمان با خاطرات جنگ نفس می‌کشید. فاتحه‌های خدایم و پدر شهید چند خاطره ششیرین و تلخ بازگو کرد. روستاییان، به محض دیدن او، مثل مورچه‌های مهربان از هر طرف آمدند؛ یکی با پارچ دوغ محلی، دیگری با پسته کوهی، آن یکی با ظرفی ساده اما پر از محبت. مردمانی صاف، مهمان‌نواز و بی‌تکلّف؛ درست شبیه همین خاک که همیشه با صداقت و صلابت شناخته می‌شود.

پدر شهید با همان سادگی کنار مردم نشست، با آنان خوش‌وشش کرد و قدردانی کرد. او نیز از رزمندگان دفاع مقدس بود؛ سربازی بی‌آلایش که معنویت و آرامشی خاص در نگاهش موج می‌زد. آن روز، محفل من، حاجیه زهرا و مادر شهید پیچک گرم‌تر از همیشه بود. از خاطره گفتیم، از شهدا، از روزهایی که بوی آسمان می‌داد. عکس یادگاری گرفتیم و در دل، آن روز را با مهر ثبت کردیم. بی‌تردید یکی از به‌یادماندنی‌ترین روزهای عمر من همان روز بود؛ روزی که نمی‌توان شیرینی‌اش را از ذهن پاک کرد. سال‌ها گذشت؛ بیش از ۱۳ سال. ما هر اردیبهشت در منزل حاجیه زهرا در تنکابن جمع می‌شدیم و خاطرات آن روز را زنده می‌کردیم. اما امسال خانه او دیگر آن خانه سابق نبوده؛ نه آن لبخند همیشگی بود و نه آن صفای مهمان‌نوازی، خانه سرد و خاموش شده؛ حتی دیوارها انگار عزادار صاحبش شده‌اند.

چند وقت پیش نیز خبر رسید که مادر شهید پیچک در ستر بیماری است و حال مساعدی ندارد. همین شد که در آستانه روز تکریم مادران و همسران شهدا، دل من دوباره پرت شد به آن روزها؛ به آن همراهی‌ها. آن لبخندها، آن زبانی که هرکدام گوهری بی‌همتا بودند. اکنون فقط می‌توان دعا کرد، دعا برای مادری صبور و بیمار و طلب رحمت برای مادری که دیگر در

میان ما نیست. امید دارم خدای رحمان، روح بلند و بزرگ حاجیه زهرا قربان‌شیرودی را در این ایام معطر به یاد و نام حضرت زهرای مرضیه(س)، غریق رحمت و در جوار مآدر مهربانش قرار دهد و به مادر شهید پیچک نیز شفای عاجل و آرامش قلب عطا فرماید.

یادداشت

خیز فارس برای میزبانی از رویدادهای ملی وجهانی

محمدرضاظاهری*

میزبانی جشنواره جهانی فیلم فجر در فارس، تنها یک رویداد فرهنگی یا یک برنامه نمایشی نبوده؛ بلکه یک آزمون بزرگ برای سنجش توان، آمادگی و رویدادپذیری این استان به شمار می‌آمد. نتیجه این آزمون، مدبران فراتر از موفقیت بود؛ فارس نشان داد که نه‌تنها ظرفیت میزبانی رویدادهای ملی و بین‌المللی را دارد، بلکه می‌تواند به یکی از قطب‌های اصلی «دیپلماسی فرهنگی و گردشگری رویدادمحور» در ایران و منطقه تبدیل شود. حضور پرشور مردم، همکاری مدبران استانی و هم‌افزایی نهادهای فرهنگی، ثابت کرد که زیرساخت‌های نرم و سخت این استان برای یک جهش بزرگ مهیاست. این تجربه، بار دیگر یادآور شد که فارس یک مقصد معمولی گردشگری نیست، بلکه یک «لوکسیتیم رویداد» است؛ سرزمینی با پشتوانه تاریخی، فرهنگی، ادبی، هنری و قومی که کمتر نقطه‌ای در خاورمیانه از چنین تنوعی برخوردار است. پرسش امروز فقط این نیست که چه رویدادهایی می‌توان در فارس برگزار کرد؛ بلکه این است که چگونه می‌توان این ظرفیت را به یک برنامه دائمی، منسجم و مولد تبدیل کرد. وجود میراث جهانی مانند تخت‌جمشید، پاسارگاد، نقش رستم، شیناپور و ده‌ها محور تاریخی دیگر، فارس را به یک صحنه طبیعی برای رویدادهای تمدنی بدل کرده است، جشنواره بین‌المللی نوووز در تخت‌جمشید می‌تواند به یک برند جهانی تبدیل شود؛ رویدادی که آیین‌های اقوام، موسیقی نواحی، صنایع دستی، نمایش‌های تاریخی و حضور پژوهشگران جهان را گردهم آورد.

فستیوال «میراث تاریخی فارس» در پاسارگاد، «مهره باستان‌شناسی فارس» می‌تواند تعامل جامعه علمی، دانشگاه‌ها، کودکان و گردشگران را با تاریخ زنده ایران تقویت کند؛ برنامه‌هایی که علاوه بر اثر گذاری فرهنگی، ظرفیت جذب گردشگران خارجی را نیز دارند. فارس از حافظ و سعدی تا هنرهای معاصر، گنجینه‌ای بی‌بدیل از ذوق و خلاقیت ایرانی است. «هفته هنرهای معاصر شیراز» می‌تواند شیراز را به مقصد هنرمندان جوان و جریان هنر نو بدل کند. نمایشگاه‌های شهری، بازار هنر، کارگاه‌های آزاد و گفت‌وگوهای تخصصی، هویت هنری جدیدی برای شهر خلق خواهد کرد. همچنین جشنواره بین‌المللی «ادب پارسی» در روز سعدی و روز حافظ، فرصتی برای حضورشاعران جهان و بازخوانی ادبیات فارسی در محتواهای نوآورانه است. پیاده‌روی ادبی از سعدیه تا حافظیه، کارگاه‌های ترجمه، خوش‌نویسی و شعرخوانی می‌تواند به یکی از رویدادهای جهانی ادبی تبدیل شود. فستیوال «سینما جنوب»، نیز ادامه طبیعی حضور جشنواره جهانی فیلم فجر در شیراز است. تمرکز بر فرهنگ، اقوام، تاریخ و ادبیات جنوب ایران و منطقه، این فستیوال را در میان جشنواره‌های سینمایی ایران متمایز خواهد کرد.

فارس با حضور قشقایی‌ها، لرها، عشار، عرب‌ها و فارس‌ها، یکی از متنوع‌ترین استان‌های ایران است. جشنواره بزرگ «اقوام ایران» یا «هفته عشار» می‌تواند این تنوع را به نمایش بگذارد و درعین‌حال اقتصاد روستایی و عشایری را تقویت کند. موسیقی محلی، مسابقات بومی، صنایع دستی، غذاهای محلی و کوچ نمادین عشار، هم سوزۀ گردشگری هستند و هم یک روایت فرهنگی جذاب، خاتم، عرق، منبت، میناکاری، منسوجات عشاری، سفال و نگرکاری، تنها بخشی از توان هنرهای سنتی فارس است. نمایشگاه ملی میناکاری یا فستیوال فرش و گلیم قشقایی می‌تواند هم بازار داخلی و هم بازار جهانی دست‌سازهای ایرانی را تقویت کند. این رویدادها به‌ویژه برای اقتصاد خانوارهای هنرمند، اهمیت حیاتی دارند. گردشگری رویداد یکی از مدل‌های موفق جهانی برای توسعه اقتصادی است. فارس با داشتن زیرساخت‌های مناسب، می‌تواند میزان فستیوال‌های گردشگری سلامت، نمایشگاه‌های تجربه‌محور سفر به فارس و «شعب‌های نور و موسیقی شیراز» باشد؛ رویدادهایی که شهر را به بهار، باستان و پاییز زنده و پربرونق نگه می‌دارند. فارس می‌تواند در پنج سال آینده به قطب اصلی فستیوال‌های فرهنگی، هنری، تاریخی و گردشگری منطقه بدل شود. این مسیر، نه‌تنها اشتغال و درآمد پایدار ایجاد می‌کند، بلکه برند فارس را در رسانه‌های جهانی برجسته و اقتصاد استان را پویا می‌کند.

♦ **فعال رسانه‌ای و عضو شورای**

اطلاع‌رسانی دولت در فارس